

شرق روزنامه

نگاه

بذرهای کینه؛ میراث اشغالگری غرب در شرق

راجر هاردی

این را می‌توان درک کرد که خیلی از مردم، باحیرت به اعمال خشونت‌آمیز و هرج‌ومرج کنونی در خاورمیانه می‌نگرند. شاید آنها با نگاه‌کردن به جنگ در سوریه، از خود بپرسند: چه شد که این‌طور شد؟ بخشی از این حیرانی، به‌دلیل وسایل ارتباط جمعی است که معمولا در سطح می‌مانند و به این ترتیب پیش‌زمینه‌های تاریخی و بسیار مهم این تحولات- به‌ویژه در دوران استعمار که در جریان آن سگ‌بنای یک خاورمیانه جدید گذاشته شد- را نادیده می‌گیرند. به‌منظور درک نزاع‌ها و بحران‌های کنونی در خاورمیانه، باید بدانیم چگونه این منطقه در نیمه اول قرن گذشته، یعنی از ۱۹۱۷ الی ۱۹۶۷، شکل گرفت و به‌صورت کنونی درآمد. جنگ جهانی اول و پیامدهایش به شکلی مهم و سرنوشت‌ساز در تشکیل منطقه خاورمیانه، نقش داشت. در جنگ جهانی اول، دولت عثمانی – که مدت چهار قرن بر خاورمیانه سیطره داشت- در کنار رایش آلمان ایستاد. پس از شکست عثمانی و آلمانی‌ها، بریتانیا و فرانسه مناطق عربی تحت سیطره عثمانی را تقسیم کردند. این امر بعد از جنگ، میراثی از بی‌اعتمادی عمیق را برای گذاشت که بذر تعداد زیادی از منازعات کنونی را می‌توان در آن دید؛ ازجمله نزاع اسرائیل و فلسطین، مشکل لبنان و فقدان یک تابعیت کردی برپای کردها. عرب‌هایی که در آرزوی استقلال بودند، احساس کردند بعد از یک دوره تحت حاکمیت ترک‌های عثمانی‌بودن، این بار مجبورشده‌اند تحت سیطره اروپایی‌ها باشند. آلبرت جورانی، از تاریخ‌نگاران عرب، می‌نویسد: «از همان زمان، شیخ توافق صلح بر سیاست اعراب سایه انداخت.»

دستاوردی‌تخ

سلطه اروپایی‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا پیامدهای وخیمی برای کل منطقه و روابط این منطقه با جهان غرب است؛

نخست اینکه، نفس حاکمیت استعماری از همان ابتدا، با منازعه شدید خیلی‌ها همراه بود. تنها دو سال بعد از اشغال الجزایر به دست فرانسوی‌ها در سال ۱۸۳۰، فردی جذاب، جنگجو و دانشمندی صوفی مسلک به نام امیر عبدالقادر علیه فرانسوی‌ها شورش کرد. این انقلاب یک انقلاب دیگر در سال ۱۸۷۱، با وحشی‌گری تمام سرکوب شد. مقاومت در برابر سلطه فرانسوی‌ها منجر به آن شد که دو نژاد عرب و بربر در شمال آفریقا، با هم متحد شوند. یک شاعر آمازیغی (بربری) ناشناخته درباره تلخی‌هایی که فرانسوی‌ها بعد از این انقلاب به وجود آوردند، نوشت:

«در روستاهای مان بذرهایی از کینه کاشته‌ایم

آنها را در زیر خاک نگه می‌داریم، تا بماند

و محصولی فراوان در باغ‌های غصب‌شده به بار آورد»

همین احساس نفرت در جاهای دیگر نیز رایج بود؛ به استثنای بعضی موارد محدود، در تمامی مناطق خاورمیانه، مقاومت‌علیه نیروهای استعماری شکل گرفت که در موارد زیادی به شورش و عصیان منجر می‌شد.

در دهه ۲۰، فرانسوی‌ها از انقلاب بزرگ سوریه شگفت‌زده شدند. منطقه الدروز (جبل العرب)، واقع در جنوب دمشق، شعله‌ور شد و به‌سرعت زبانه‌های این آتش به بخش بزرگی از کشور، سرایت کرد. در عراق نیز سال ۱۹۲۰، شیعیان جنوب علیه حاکمیت بریتانیایی‌ها قیام کردند. استعمارگران بریتانیایی با استفاده از نیروی هوایی، انقلابیون را -عم از شیعیان در جنوب یا کردها در شمال- سرکوب کردند. در فلسطین نیز بین سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، یک انقلاب عربی شکل گرفت که هفتش ترساندن بریتانیایی‌ها بود.

در الجزایر، خشونت استعمارگران برای یک دوره طولانی استمرار پیدا کرد. تا همین امروز، تعداد اشخاصی که در جنگ استقلال بین سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ از این کشور کشته شده‌اند، موضوع بحث و مناقشه بین کارشناسان است. می‌توان گفت تعدادشان کمتر از نیم‌میلیون الجزایری نبوده است.

خطوطی بر شن

دوم اینکه، اساس جوامع خاورمیانه درسال‌های گذشته در معرض خطر استعمار قرار داشته است. حکومت عثمانی – باوجود همه نقاط ضعفی که داشت- دست‌کم به منطقه، برخی از هویت‌های فرهنگی خاص خودش را می‌داد؛ حال آنکه مفهوم دولت ملی، دست‌کم در ابتدا، برای ساکنان این منطقه کاملاً جدید و عجیب بود. ترسیم مرزهای جدید از سوی مقامات فرانسوی و بریتانیایی به‌دلیل حمایت از منافع استعماری خودشان، انجام شده بود. این مرزها در بسیاری از موارد، براساس داده‌های طبیعی نبود؛ نتیجه اینکه بنای دولت و ملت در خاورمیانه با دشواری‌ها و مشکلات مستمری درآمیخته شد. از آن گذشته، دولت‌های استعماری، به‌ندرت به آموزش مردم ساده می‌پرداختند. این در حالی بود که کشورهای پادشده، پیوسته بر «ماموریت تمدنی» خود تأکید می‌کردند. به‌جای‌این، آنها تعداد اندکی نخبان همکار با خود را آموزش دادند که از آن‌زمان نیروهای اروپایی در مقابل عثمانی ایستاده و به دخالت‌های بی‌درنگ آنها پرداختند. برای مثال وقتی بریتانیایی‌ها مصر را ترک کردند، ۷۷ درصد مردم این کشور بی‌سواد بودند. درآمد سالانه یک فرد حدود ۴۲ لیر مصری بود و متوسط عمر برای یک مرد مصری، ۳۶ سال برآورد می‌شد. سوم اینکه، حاکمیت استعماری فقط بخشی از یک طرح دخالت‌گراانه بزرگ‌تر بود که به دوران سیاست‌مداران بریتانیایی، ازجمله بنیامین دیسرابلی و ویلیام گلدستون، برمی‌گشت. این شاید مهم‌ترین عامل باشد. از آن‌زمان نیروهای اروپایی در مقابل عثمانی ایستاده و به دخالت‌های بی‌درنگشان تا سال ۲۰۰۳، داشته‌اند. این دو نسبت به تاریخ خاورمیانه به طرز اعجاب‌آوری جاهل بودند. به نظر می‌رسد آن احساس خوشبختی می‌کردند و نمی‌دانستند بیش از ۲۰۰ سال است این دخالت‌ها همواره واکشش‌هایی ملی‌گرایانه به همراه داشته و اشغال طولانی مدت، همواره موجب انقلاب‌های طولانی مدت شده است. وقتی سرکوب باشد، بذرهای کینه نیز ذخیره می‌شود:

«آنها را در زیر خاک نگه می‌داریم، تا بماند

و محصولی فراوان در باغ‌های غصب‌شده به بار آورد»

❖ **راجر هاردی**؛ خبرنگار کهنه‌کار بی‌بی سی که سال‌هاست در خاورمیانه فعالیت رسانه‌ای دارد

منبع: قطره به نقل از اوین دموکراسی

یادداشت

عربستان و بازی تاج و تخت

با بازگشت به دوره زمانی‌ای که گذشت و با مرور اخبار عربستان، نام محمد بن‌نایف بیشتر به چشم می‌خورد؛ شاهزاده‌ای جوان با رویکردهای اصلاح‌طلبانه که می‌تواند آینده عربستان را تغییر دهد. او ویتترین رخدادهای سیاسی در عربستان را از آن خود کرد، چراکه برای مبارزه با تروریسم که چالشی مبرم برای عربستان است، تلاش می‌کرد. او باهوش، بلندپرواز و در تعامل با رسانه‌ها ماهر بود و هیچ‌کس در تمایل وی برای آنکه پادشاه شود، شکی به خود راه نمی‌داد. در آوریل سال ۲۰۱۵، چهارماه پس از آنکه عمویش، ملک سلمان بن‌عبدالعزیز به تاج و تخت پادشاهی رسید، او ولیعهد شد که این امر تمام سنت‌ها و عرف در عربستان را در هم شکست چراکه شش پادشاه سابق عربستان از فرزندان پادشاه مؤسس بودند که همچنان تعداد دیگری از آنها در قید حیات هستند و در «صف برادری» منتظر ایستاده‌اند، اما در پایان، تصمیم اتخاذ شد و خلافت، یک نسل کامل را پشت‌سر گذاشت و بن‌نایف ۵۷ساله به صورت رسمی ولیعهد شد. اما این رخداد قطعی نبود چراکه در سال گذشته نام محمد بن‌سلمان ۳۱ ساله، پسر ملک سلمان، در صحنه سیاسی عربستان پس از تعیین او به‌عنوان وزیر دفاع و جانشین ولیعهد بیشتر به گوش خورد تا مأموریت وابستگی عربستان به نفت را برعهده گرفت. حضور و نقش وی بر نقش پسرعمویش چیره و توجهات به سمت وی متمرکز شد و او وعده زنجیرداری از اصلاحات ریشه‌ای را داد گویی که ملک‌سلمان پسرش را برای آنکه جانشینش شود، آماده کرده بود. احتمال نمی‌رود که محمد بن‌نایف، ولیعهد عربستان، کاهش قدرت‌ش را بپذیرد چراکه او با دشواری‌های متعددی مواجه شده که برجسته‌ترین این دشواری‌ها چندین تلاش برای تروش بوده است. در سال ۲۰۰۳، او جایگاه خود را محکم‌تر کرد و آن هنگامی بود که تسلیم‌شدن یکی از سرکرده‌های القاعده را پذیرفت و همچنین در سال ۲۰۰۹ از ترور جان سالم به‌در برد. با وجود تلاش‌ها برای نشان‌دادن نوعی انسجام در داخل خاندان حاکم، اما اگر بن‌نایف پادشاه شود، احتمالاً پسرعمویش (بن‌سلمان) را از منصبش برکنار می‌کند و به‌همین‌دلیل، ملک سلمان ۸۰ ساله که برخی در قدرت بدنی و ذهنی او تردید دارند، اگر می‌خواهد پس از او، پسرش به تاج و تخت پادشاهی برسد، باید زود دست‌به‌کار شود. این مسئله سخت به نظر می‌رسد، چراکه عربستان به‌طور سنتی براساس توافقی سلطنتی اداره می‌شود، دیگر چه برسد به آنکه بسیاری از شاهزادگان از اینکه محمد بن‌سلمان به‌عنوان شاهزاده اُخرصفی دیگران را در صف به‌تاج‌وتخت‌رسیدن پشت‌سر بگذارد، متنفر هستند. همچنین جنگ علیه یمن و پیامدهای دردناک اصلاحات اقتصادی‌اش باری بر دوش محمد بن‌سلمان شده است. در مقابل، محمد بن‌نایف از محبوبیت مراسم حج محکم‌تر شد. به نظر می‌رسد که بن‌نایف تعادل بیشتری نسبت به پسرعموی خود دارد که فاشیانه داشته باشد. در زمانی که عربستان وارد روند اصلاحات ریشه‌ای شده است، هیچ‌کس نمی‌تواند بی‌ا قاطعیت بگوید که پادشاه آتی کیست، اما این مسئله حتمی است که او یکی از «محمدين» است.

منبع: ایسنا



مسئول اجرایی دفتر سیاسی حزب اتحادیه میهنی در گفت‌وگو با «شرق» مطرح کرد:

با حذف داعش، تفکرش از بین نمی‌رود

مسعود عیسی، نماینده حزب اتحادیه میهنی در پارلمان سوریه

افراطی به شیوه‌های مختلف، با انواع روش‌های خوداتحادی، بمب‌گذاری، تظاهرات و ناآرامی و تاکتیک‌های دیگر، مخصوص بنیادگرایی باقی خواهد ماند و دلایل مهم آن هم به این برمی‌گردد که تغییرات اجتماعی، همچنان که در غرب روی داده، در خاورمیانه روی نداده است و همچنین تلاش‌های فراوانی از نوع وهابیت، بنیادگرایی ناعقلایی در منطقه و در میان مردم، مساجد، مدارس، اتاق‌های فکر و انستیتوهای ویژه آنها وجود دارد که این باعث می‌شود این فکر افراطی همچنان باقی بماند. بیشتر از ۵۰ کانال تلویزیونی بنیادگرا و همچنین انواع و اقسام فضای‌های مجازی و همین‌طور پول فراوان در اختیار میغلان افراطی است. من تصور می‌کنم تا وهابیسم در منطقه وجود و نمود داشته باشد و تا امکانات مالی دولت‌های خلیج فارس در منطقه برای پشتیبانی از این‌فکر پابرجا باشد، بنیادگرایی به صورت‌های مختلف ادامه خواهد داشت و به پایان نخواهد رسید.

۱ شما در سمنیاری که چندی پیش با عنوان «سازش یا گسست» در دانشگاه سلیمانیه برگزار شد، به موضوع مصلحت نظام بین‌الملل ضدمسئله کردها اشاره کردید؛ قدری این بحث را برای خوانندگان ما می‌کشایید.

مصلحت بین‌المللی از روی امنیت سیاسی و اقتصادی آرام‌آرام به سمتی می‌رود که با نقشه‌ها و طرح‌های کشورهای منطقه تطابق پیدا می‌کند و دور از ذهن نیست توافقی درباره موضوع گُرد بین برخی از دولت‌های منطقه و برخی قدرت‌های جهانی در کنفرانس‌های ژنو و... شکل بگیرد که ما دیدیم شکل گرفت و بخشی از آن در منطقه کردستان سوریه اجرا شد. دقیقاً چند روز بعد از سخنانم، این پیش‌بینی به وقوع پیوست و ترکیه وارد سوریه شد. ترکیه کاملاً به دنبال ازبین‌بردن دولت کردها در شمال سوریه است.

۲ می‌خواهم برای خوانندگان ایرانی، نظر شما را درباره موضوع استقلال اقلیم کردستان عراق که در ادبیات سیاسی مسئولان این منطقه مطرح می‌شود، بدانم.

اگر بتوانید، گفته‌های من را دقیقاً به خوانندگان ایرانی منتقل کنید، ممنون می‌شوم. اول اینکه من از خوانندگان ایرانی درخواست دارم تحت تأثیر شوونیست عربی و ترکی و هر نوع دیگر آن در منطقه، قرار نگیرند و تهمت جدایی‌طلبی به ما را در فکر خود راه ندهند. ما جدا نمی‌شویم و در سرزمین خودمان و در پروسه تاریخی توسعه ملت خودمان قرار داریم و مانند همه ملت‌های دنیا، درخواست حقوق دموکراسی می‌کنیم.

وقتی می‌گویند حق تعیین سرنوشت یا رفتارندم، این به معنی جدایی نیست بلکه یک حق و درخواست طبیعی است. بنابراین شوونیست‌ها در



افشین غلامی

«**حکمت محمد کریم**»، معروف به «**ملا بختیار**»، یکی از تأثیرگذارترین سیاست‌مداران در حزب اتحادیه میهنی اقلیم کردستان عراق است. این سیاست‌مدار و چهره سیاسی علاوه بر کار سیاسی، صاحب اندیشه سیاسی و تألیفات زیادی در حوزه سیاست است که برخی از آنها عبارتند از: **دموکراسی در میان مدرنیته و پست مدرنیته**، **دموکراسی بعد از جنگ سرد**، **آزادی عقل و جامعه مدنی**، **دموکراسی و دشمنانش**، **روسپه و کرد**، **باغی‌شدن از تاریخ**، **در خدمت ادب**، **مهارت در کردلوژی و جنبش کردستان و تغییرات معاصر**. **این سیاست‌مدار، پیش از ظهور «داعش»**، **چگونگی و تأثیراتش در عراق را پیش‌بینی کرده بود و معتقد است**، **پس از شکست نظامی داعش**، **این نوع کردم**، **داعش این خلأ را پر می‌کند و از این وضعیت سوءاستفاده کرده و ایرانی‌ها، می‌گویند: واجب است ملت فارس با این تمدن شکوهمند و مردم ایران با این همه پیشرفت بشری، تهمت جدایی‌طلبی را که به کردها از سوی خط تندرو و شوونیستی منطقه به نسبت داده می‌شود، قبول نکنند.**

۳ شما قبل از ورود داعش به عراق در مقاله‌ای به‌ه ظهور داعش در عراق اشاره کردید. این پیش‌بینی شما ناشی از چه خوانشی بود.

دلایل اصلی که پیش‌بینی کردم داعش به عراق می‌آید، به دو موضوع برمی‌گردد. نخست شکست حرکت اسلام سنی در منطقه و دوم، ضعف دولت عراق و سوریه در منطقه. به نظر من، شکست حرکت اسلام سنتی سنی در منطقه، منجر به این می‌شد که بنیادگرایی سنی تندرو، قوی‌تر شود و داعش در عراق قوی‌تر و منسجم‌تر عمل کند. براین‌اساس پیش‌بینی کردم، داعش این خلأ را پر می‌کند و از این وضعیت سوءاستفاده کرده و تبدیل به خطری برای منطقه می‌شود.

۴ بعد از ورود نظامی داعش به عراق و پس از مدتی، شما در مقاله‌ای دیگر اشاره کردید این گروه شکست می‌خورد و آرام‌آرام از بین خواهد رفت؛ اما در هیبت دیگری ظاهر می‌شود. قدری در این باره توضیح می‌دهید.

بله درست است. داعش مانند یک نیروی نظامی از بین خواهد رفت و آن مناطقی که تصرف کرده، از او پس‌گرفته می‌شود. این حقیقت است؛ چرا که تا الان، نیمی از این حقیقت آشکار شده است. اما بنیادگرایی موجود در عرصه سیاسی- اجتماعی را از خود بروز داده است.

انتخابات درون حزبی «حزب کارگر» بریتانیا در روز شنبه، ۲۴ سپتامبر یک «زلزله سیاسی» واقعی در فضای امروز اروپا بود که در آینده تأثیر خود را بر کل قاره خواهد گذاشت. این روزها مردم بریتانیا برخلاف روند حاکم بر اتحادیه اروپایی و نهادهای موازی در عرصه حاکمیت سیاسی در این حوزه جغرافیایی، قاعده «شووک» را بر تصلب شرایط موجود ترجیح می‌دهند و همین نیز متفاوت‌بودن این جامعه را از دیگر جوامع اروپایی اثبات می‌کند. رای ۵۱ درصدی مردم بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپایی در همه‌پرسی موسوم به «برگزیت» در پنجشنبه ۲۳ ژوئن و رای ۶۱٫۸ درصدی اعضای حزب کارگر برای انتخاب دوباره «جرمی کوربین» به رهبری این حزب تابع این معادله بوده است. در هردو مورد برگزیت و انتخاب دوباره کوربین با آرای بالاتر، تمایل رای‌دهندگان دقیقاً برخلاف خواست نخبان سیاسی و الیگارش‌ی حزبی بوده و مسیر حرکت آرا نشانه‌های روشنی از وضعیت «سلبی» و تقابل با وضعیت موجود در عرصه سیاسی- اجتماعی را از خود بروز داده است.

زمانی که جرمی کوربین با سابقه ۳۳ نمایندگی پارلمانی و تصویر یک نماینده شریف و فسادناپذیر برای اولین‌بار با کسب حدود ۶۰ درصد آرای اعضای حزب کارگر به رهبری برگزیده شد، جریان اصلی رسانه و پروپاگاندا ی آلیت سیاسی این امر را متاثر از شناخت‌نداشتن درست رای‌دهندگان، هجوم بخشی از بدنه حزبی معروف به «سه‌پوندی‌ها» که فقط برای یک ماه با پرداخت حق عضویت کارت رای به دست می‌آورند و شکست‌های متوالی جناح راست حزبی از حلقه پیروان «تونی بلر» قلمداد کردند. درحالی‌که نتایج رای درون حزبی ۲۴ سپتامبر چند ماه بعد از شکست حزب کارگر برای ماندن در اتحادیه اروپایی در جریان برگزیت و کودتای پارلمانی بیش از ۱۷۰ نماینده این حزب برای اعلام رای عدم‌اعتماد به کوربین به‌خوبی گواه این امر بود که حتی این شکست‌ها نیز که درواقع شکست سیاست سنتی حزب کارگر بود، هیچ خللی در اعتماد بدنه حزبی به رهبر شریف و کاریزماتیک چپکارا به وجود